

تنها با خدا

نگاهی به فلسفه سورن کرکگور و تأثیر آن بر سینمای دینی کارل تئودور درایر

مسعود خیرخواه

اشاره:

سینما از دیرباز برای انتقال مفاهیم خود از آموزه‌های دینی استفاده کرده است. آثار کارگردانی چون اینگمار برگمن، آندره تارکوفسکی، روبر برسون و کارل تئودور درایر از این گونه‌اند. مایه‌های اساسی آثار آنها را می‌توان در «اکنون جاودانه» یافت. آنها فیض خدا را جاودانه می‌دانند، پس ایمان بدان نیز باید از خصیصه‌های فراسوی زمان برخوردار باشد. رنج، اندوه و درد زندگی انسان امروزی نیز بیانی است از کلیت مصیبت آدمی، مصیبتی که بیرون زمان است. نمایش تنهایی و دشواری هستی آدمی، باید در اکنون جاودانه به گونه‌ای تجریدی شکل گیرد تا مجموعه دردهای معنوی آدمی را بیاشارد. روش ایجاز در زیبایی‌شناسی این کارگردانان تنها به وسوسه نوآوری هنری ایجاب نشده است، بل رابطه‌ای ژرف با پیشین عارفانه و باطنی آنها دارد. موضوع تمامی آثار آنها تصور هستی‌شناسانه جدیدی از موقعیت انسان معاصر در جهان و جدال درونی است. رنج تمامی آنان این است که پیش از هر چیز درونی است و تمامی آنها با جهان خارج بی‌توجهی برای کاوش درد معنوی آنهاست. در اندیشه آنان «همه چیز فیض خداست.»

در این نوشتار به بررسی آثار کارل تئودور درایر می‌پردازیم که آشکارا دغدغه‌های متفکران مسیحی را در آثارش بازنموده است. از میان این متفکران، تأثیر سورن کرکگور بر درایر بسی روشن است و از میان آثار این فیلساز «اردت» (کلام) نمونه‌ای مثال‌زدنی است. ابتدا نگاهی اجمالی به فلسفه کرکگور داریم و سپس تأثیر این اندیشه را بر آثار درایر بررسی می‌کنیم. درایر و کرکگور عرضه‌کننده شکل‌های نو از تنهایی و فردیت‌اند: «تنهایی با خدا»، آنها «شاهران پروزی روح پر زندگی»‌اند.

□□□

آدمزاده باید در چنان حالت دلهره‌ای به سر برد که اگر بی‌دین باشد لطمه‌ای در او نتاب خودکشی تردید نکند. پس، در این حالت باید زندگی کند و تنها در این حالت می‌تواند خدا را دوست بداند.



کرکگور

اگر ایمان داشتیم، ایمان به زندگی، در کنار رنج می‌ماند.

سورن کرکگور: از مجموعه یادداشت‌های پاپان عمر

□□□

کرکگور: ایستاده بر دروازه ایمان

دعاگاه سایدینگ (Saiding) در میان خلنگ‌زارهای ژولنده، در دهه ۱۷۶۰، یکی از فقیرترین مناطق دانمارک قدیم بود و چون از عهده برنمی‌آمد که کشیش داشته باشد، خانه کشیشی به خانواده روستایی جازه داده شده بود. نام خانوادگی هنوز در آن زمان مرسوم نبود. از این رو خانواده را به نام نشانی آنها «حیاط کشیه» - کرکگور - می‌نامیدند. پسر یازده ساله خانواده، میکال، چوپانی می‌کرد. پسر این شخص بعدها به یاد می‌آورد وضع هرلنگ کسی که در کودکی سخنی فراوان دید، گرسنه بود، از سرمای حس شده بود. بر روی تپه‌ای ایستاد و به خدا تاسرا گفت، و حتی وقتی که هشتاد و دو ساله بود نتوانست این را فراموش کند.

سال بعد یکی از عموها، میکال کرکگور را کمک کرد و او را در جزایر فروشی‌ای در کپنهاگ به کار گماشت. سال‌ها گذشت و میکال کرکگور آنقدر ثروتمند شد که توانست در دهه چهل عمرش بازنشسته شود. همسر اولش بی‌آن که بچه‌ای به دنیا بیاورد درگذشت، و اندکی بعد خدمتکار خانه از او ایستاد شد و به ازدواجش درآمد. از این پیوند هفت فرزند به وجود آمد و آخرین آنها، سورن (۱۸۵۵-۱۸۱۳)، هنگامی رده شد که مادرش چهل و پنج ساله و پدرش پنجاه و شش ساله بود. بچه‌ها همه با استعداد بودند، اما در حین بزرگ شدن نمی‌دانستند چرا مادر در خانه این همه ور دست است یا چرا پدر، هر چند به ظاهر معمول و متدین، همیشه با فقر احساس گناه و هراس دارد. پدر مسیحی کرکگور چنان از افسردگی رنج می‌برد که می‌پنداشت خود و خانواده‌اش مورد تفریق خدا واقع شده‌اند و همواره، حساس گناه و هراس داشت. کفتری که پیرمرد از دیرباز منتظرش بود عاقبت سر رسید. همسر و پنج فرزندش مردند. دوسر باقی ماند. پسر بزرگتر، پیتر، که جان سالم بدر برد، بالاآسف کشیشانه و کامیاب زندگی عادی داشت. هر چند او هم پیوسته احساس نشایستگی می‌کرد و سرانجام هم ناپهنگام کنار رفت. تنه، سورن باقی ماند. و پیرمرد تمام توجه خود را معطوف او کرد. دریافت‌های جزه‌گرایانه و تلاش از ایمان مسیحی را می‌هیچ پروایی با سورن در میان می‌گذاشت و این موضوع آنچنان روح پاک این کودک را آکنده از وحشت و سرخوردگی کرده بود که بعدها کرکگور این عمل پدرش را «هنگ نموس یوجی» خواند. خود می‌گوید: «مردار کودکی سفت و سخت مسیحی مارا آوردند. از نظر نسبی، پرورش احسانه‌ای بود. عمق افسردگی من و عمق مهارت من در پنهان داشتن آن دست کمی از هم نداشت. تنها دلجوئی ما این بود که هیچ‌کس نمی‌تواند بفهمد من چقدر ناراحت، هیچ چیز برای من هیچ‌گاه فوریت نداشته است، و من به مفهوم عادی انسانی ویژه هرگز زندگی نکرده‌ام. من تفکر را به تأمل و تأمل را به تدریج بیاموختم. خود سر تا پانزدهم، من با زور به خویشتم و به رابطه‌ام با خداوند بازگردانده شدم.»

دوران جوانی کرکگور تا اندازه‌ای مشوش و آشوب‌زده بود. فوق‌العاده درون‌نگر بود. شاید نخستین نویسنده‌ای بود که خود را درد و جاسوس انگاشت. زده به خاطر اینکه کرکگور در سرفقت اسرار زندگی دیگران مهارت یافت، و این کار را با اسرار پدرش شروع کرد، و جاسوس چون بدون آنکه کسی بداند او خود را «در خدمت سرویس بالائی» می‌دید.

ورسالت و هویت ویژه‌ای برای خود قائل بود. بعدها خود را نوعی قاجاقچی بدانست با هدف شناختن سالی «قاجاق کردن مسیحیت به عالم مسیحیت». آموزش حقیقت به کسانی که مگر می‌کردند حقیقت را می‌دانست. این استعاره‌های جالبی بی‌شک نشانگر احساسی دوگانه فوق‌العاده نیرومند فردی است که هم خود را گناهکار هم آدمی استثنایی می‌شمرد. کرکگور ده‌سالگی از عمر خویش را در دانشگاه کپنهاگ گذراند میان هوشمندی و بی‌دلواری نوسان کرد، به رغم همه آشننگی‌ها، وی آموزش و پرورش لازم را دید. ده‌زبان می‌دانست، و به هومر، شکسپیر، مونتسارت و گوته دلگسی ویژه داشت. فیلسوفانی که بر او تأثیر بیشتر نهادند، به ترتیب، هگل، افلاطون و کانت بودند. مرگ پدر به او توانایی مایه داد تا از کشیشی بگریزد و نویسنده و اندیشمندی آزاد بشود.



نمودانه در این زیرزمین بمباید و یا باید با عمل گزینش و گرو نهادن خویش به ساحت دیگر زندگی بجهد. «چیدن» اصل است و با اندیشه محض هیچ کاری انجام نمی شود. دومین ساحت، ساحت اخلاقی است. آنچه در این مرحله به زندگی انسان پیوستگی و صورت می بخشد، گردن نهادن او به معیارهای معین و تکلیف های اخلاقی است. ساحت دینی، آخرین و فراترین ساحت زندگی است. آن که در ساحت دینی می زید نه به احساسات و عواطف درونی خود اوصالت می دهد و نه معین به یک قانون کلی اخلاقی است. او مستقیماً با خدایی در ارتباط است که خواسته هایش مطلق است.

برای کرگور، به قول اوانو نامو، ایمان از جنس اعتماد است نه اعتقاد. او برای ایمان چند خصلت را برمی شمارد: «خطر کردن» و «شور مدتی». او معتقد است که «بدون خطر کردن ایمانی در کار نیست.

مخاطره با بی یقینی هستیگسی دقیق دارد، وقتی یقینی در کار است، مخاطره غیر ممکن می شود. نکته دیگر اینکه شورمندی با فاقداری و قدرت تحمل رنج نیز نسبت مستقیم دارد. سوسین تک هم این است که شورمندی ایمان تکیه بر عنصر آزاده دارد و تجلی آزاده آدمی هنگامی ظهور و بروز می یابد که دلایل کافی برای یقین به گزینه ای که مورد گزینش واقع می شود وجود نداشته باشد.

در نظر کرگرفن همه این نکات است که کرگور را و امی دارد تا این گونه درباره رابطه ایمان و عقلانیت بیندیشد. او می گوید: «برای چه کسی در طلب برهاند؟ ایمان محتاج برهان نیست. آری، ایمان باید برهان را خشم خود بداند. اما وقتی ایمان نرم نورم احساس شرم می کند یقینی ماندن جوانی می شود که عشق، دیگر او را ریشه نیست و در نهان از این که فلان کس عاشق اوست شرمناک است و بنابراین، نیازمند آن است که دیگر آن تأیید کند که عاشق او، به واقع شخصی استثنایی است.

به همین نحو یقینی ایمان رو به کاهش می نهد

و کم کمک شورمندی خود را از دست می دهد، وقتی به تدریج در حالی درمی افتد که دیگر ایستنی نمی توان خواند، آنگاه، به برهان محتاج می شود تا، به وساطت او، جناح کفر خرمش نهد. نفرتا کرگور امروزه چه وضعی دارد: انعام این که زیادی فردگراست معمولاً ناشی از بی اطلاعی

از نوشته های بعدی اوست، و به هر تقدیر مسیحیت همیشه در کنار گرایش اجتماعی و کلیسای سنت کمال گرای فردی نیز در دیون خود داشته است. از سوی دیگر، کرگور برای ادعای دیگر خود که هویت کمال تنها از طریق مسیح تحقق می یابد - و این که احتمالاً از طریق ست های مذهبی دیگر، با اصلاً از طریق تعمیر دنیوی شده، تعالیم و جزئی خود او تحقق نمی یابد - دلیل زیادی ارائه نمی کند. از روان شناسی دینی دو گانه گرا و غربی کرگور، پس از آمدن داروین، انتقاد شدیدی به عمل آمده اما وی این را پیش بینی نکرده بود، به هر حال، کرگور با خواندن زندگانی عیسی - نوشته اشتراوس به فراست دریافت که نقد کتاب مقدس چه بسا مفید افکار افراطی او در مورد تجسد خدا به صورت انسان نباشد، و شاید نسبت به تغییر موضع و گرایش او به اخلاقیات

ساحت دینی، آخرین و فراترین ساحت زندگی است. آن که در ساحت دینی می زید نه به احساسات و عواطف درونی خود اوصالت می دهد و نه معین به یک قانون کلی اخلاقی است. او مستقیماً با خدایی در ارتباط است که خواسته هایش مطلق است.

ساحت دینی، آخرین و فراترین ساحت زندگی است. آن که در ساحت دینی می زید نه به احساسات و عواطف درونی خود اوصالت می دهد و نه معین به یک قانون کلی اخلاقی است. او مستقیماً با خدایی در ارتباط است که خواسته هایش مطلق است.

باری، کرگور به ما اموخت که هیچ چیز در برون ما قادر نیست ما را با هر دو گی مان رهاسازد، وقتی به حالت دلره ه کرگور کشید، شدیدی، آنگاه، به گفته وی، می توانیم به همیم دوست داشتن خدا و فرد شدن یعنی چه. هماهنگی واقع بعارض میان این تصاویر، چیزی نیست جز فروغ امان در خیالات عبت و کفر آلود الهیات جزمی و عبیت گرا.

دربار: رویگتر عشق و ایمان

دروغنامه آثار آثار کلاژ تودور دربار متعدد است که او میان آنها، عشق و «ایمان» واجد جلوه های گوناگونی است. طرح عشق و ایمان در کانون های تعصب، نشان دهنده تضاد همینگی و با هر گونه تعصب است. برای درک و شناخت صورت های مختلف این مفاهیم نزد دربار برسی فیلم هایش بهترین مرجع اند. در این بررسی ابتدا بسری می کتیب در آثار او - شش فیلم - بین سال های ۱۹۲۰ تا ۱۹۶۴ و سپس، از این میان تأثیر سوزن کرگور را در فیلم «زاد» (کلام) که نمونه ای مثال زنی و کامل از این تأثیرپذیری است مورد تدقیق ترز می دریم.

بیوه کش (۱۹۲۰)

این فیلم داستان یک فاع انحصالی مدرسه الهیات است که در مسابقه موعظه گری شرکت می کند. جایزه بین مسابقه زندگی در محیطی روستایی است؛ جایی که او می خواهد ساکن شود و با نامزدش عروسی کند. او مسابقه را می برد، ولی می فهمد که بدنه قانون محلی باید با بیوه کشیش قلی ازدواج کند. (به روایتی او چهارمین شوهر این پیرزن هفتاد و هفت ساله، نه نام دوم مارگارت است.) کشیش (فراع انحصالی مدرسه الهیات) کم کم نامزدش را هم به اسم این که خواهرش است به خانه می برد. هر دو سعی می کنند، هر یک بر زن را جلو بیندازد ولی وضعیت کمی متعادل تر می شود؛ تا اینکه طی حادثه ای برای نامزد جوان، دیم مارگرت به عمق علاقه این دو عاشق بی می برد و این راز را فاش می کند. و نیز این موضوع را که او هم مجبور بوده است برای ازدواج با شوهر او، متظر مرگ بیوه قلی بماند. دیم مارگرت بری آخرین بار در اطراف زمین های خانه اش قدم می زند، گویی با اموال و خاطراتش خدا حافظی می کند و بعد دراز می کشد تا خود را تسلیم مرگ کند. مارگارت لحظه ای که بر مزار اولین شوهرش می نشیند می گوید: «خدا ما را ببخشد؛ ما خوشبختی مان را با آرزوی مرگ دیگری بنا می کنیم». دای وولگ در مقاله «کارل اشتودور ادا ویز» و مضمون اختیار؛ درباره مرگ پیرزن در این فیلم می نویسد: «... او ربایی این روزهایش را قربانی می کند تا ارزش خاطرات گذشته اش را حفظ کند؛ چرا که این خاطرات است که به این روزهایش زیبایی می دهد؛ اگر نخواهد گناه ازدواج گذشته اش را با امید به مرگ دیگری بشوید و بخشش خداوند، نصیبش شود. باید از همان منطبق پیروی کند و برای خوشبختی آن زوج جوان، به میل خود بپذیرد. او در این روزهای آخر عمرش، در موقعیتی قرار گرفته است که مرگش، به نوعی شرط لازم خوشبختی گذشته اش است و اگر مرگ را انتخاب نکند، ارزش گذشته اش را با پامال کرده

است» (۲)

در این فیلم «تعصب» در شکل قانون ازدواج با بیوه کشیش قلی است. درک مارگارت از احساسات زوج جوان به دلیل تجربیات قلی اش باعث می شود که این شکل از تعصب دوام نداشته باشد. در این فیلم، دربار همانند آثار بعدی اش به عشق و زندگی می پردازد. هر آنچه مانع عشق بین انسان ها و با انسان و خدا باشد، شکلی از تعصب است. اگرچه این تعصب با فهم مارگارت دوام نمی یابد و باعث رستگاری همه شخصیت های فیلم می شود.

از باب خانه (۱۹۲۵)

در این فیلم به بررسی موقعیت زن در کانون تعصبات خانوادگی پرداخته می شود. رفتار مستبدانه مهندسی با اعضای خانواده اش که توأم با خشونت و خودخواهی است باعث عدم درک انسان ها از یکدیگر و نابسامانی موقعیت روحی افراد خانواده می شود. با رفتن زن، مرد ضمن تجربه تنهایی، در واقع به نوعی خودش مرکز تعصبات خودش می شود و سریع تغییر رویه می دهد. در این فیلم نیز مشکلی از تعصب، به وسیله تجربه انسانی رفع می شود.

مصایب زاندارک (۱۹۲۸)

بررسی جایگاه زن در کانون تعصبات مذهبی سخن اصلی این فیلم است. تعصبات مذهبی شدیدترین و سخت ترین نوع تعصب در آثار دربار هستند. تعصب میان دو دسته مذهبی چیزی است که هم هیچ گاه دوست نداشته ام و به هیچ وجه آن را نخواهم پذیرفت. (۱۰) «زان محاکمه می شود، چون عشق و ایمان او از نظر کلیسا جادویی است و به یک عشق الهی دربار به شکلی گذرا اشاره کرده است که زان را کلیسا به عنوان بدعت گذار در دین نمی سوزاند، بلکه ابتدا او را به عنوان بدعت گذار طرد می کند و بعد تحت اختیارات حکومتی و به عنوان یک جادوگریم سوزاند. قضات که همگی کشیش اند، سعی دارند به زان بفهمانند که صداهای غیبی و نور الهامی که او از آن صحبت می کند مستثنی غریبانه دارد. هم از این دوست که کشیش می پرسد:

چگونه این قدر مطمئن که این صداها از طرف خداوند است؟

زان: چگونه این قدر مطمئن که صدای من از طرف شیطان است؟

دادگاه (کلیسا) و قاضی ها (کشیشان) این تعصب را دارند که تنها مرجع دین اند و ایمان و علم به خداوند، نزد آنها است. پرسش های بالا به شکل های مختلف در طول فیلم تکرار می شود؛ اما حرف زان این است: «مگر می گویم، صداهایی که می شنوم از فضل شما مقدس تر است، و در آخر زان شهادت را می پذیرد. در جواب کشیش که به او می گوید: «به تنهاتمانی... تنهاتمانی... تنهاتمانی» می دهد. هله، تنها با خدا»

مصایب زاندارک، شرح عشق و ایمان در تقابل با تعصب و قشری گری است. دربار درباره این فیلم می گوید: «می خواستم سرودی را به نمایش بگذارم در باب پیروزی روح بر زندگی» (۱۱)

روز خشم (۱۹۲۴)

این فیلم نیز مسئله عشق و گناه و تعصب را مطرح می کند. داستان فیلم در قرن مقدم می گذرد و با تعصب پیروزی شروع می شود تا نام هرثوف مارتنه که خیلی زود شاهد سوگند هشتاد و نه ساله جادوگریم، آسانون کشیش که بر اعلام هرثوف مارتنه نظارت می کند، با مادر سخت گیر و همسر جوانش «آن» هم زندگی می کند. معلوم می شود که آسانون برای ازدواج با «آن» بی راز با پنهان کرده که مادر «آن» هم جادوگر بوده است؛ و یکی از کشیش های پنهان فیلم در اول نمایان می شود؛ آنجا که مادر آسانون به او می گوید: «با لآخره آن روز می رسد که مجبور شوی بی خدا و «آن» بگی «انتخاب کنی». «این دیگری با اوردمارتین - پسر جوان آسانون از همسر سابقش - پس از غیبتی طولانی و با نامادری اش شدت می یابد. مارتین و «آن» عاشق هم می شوند و همزمان «آن» دچار تریزد می شود که قدرت های جادویی مادرش را به ارث برده است. در این میان «آن» با هاشن کردن راز دلپسنگی اش به مارتین، برای آسانون، باعث می شود که آسانون بپذیرد. پس از برهم خوردن رابطه مارتین و «آن»، «آن» اعتراف می کند که با جادوگری آسانون را کشته و مارتین را اغوا کرده است و سرانجام که صدای خواندن دعای اروز خشم؛ و ابر روی صورت آرام و اشک آلود «آن» می شنوم. او هم مانند هرثوف مارتنه به جرم جادوگری سوزانده می شود.

دای وولگان در تفسیر این فیلم می نویسد: «روز خشم قلمی درباره عشق است. عشق به به معنای جانیه جسمی میان دو نفر، بلکه به عنوان سرسپردگی به ایمانی که بدون آن، عشق از حد احساسی گذرا و تصادفی فراتر نمی رود. در این فیلم هم، ما موقعیتی سروکار داریم که در

روز خشم؛ فلسفی درباره عشق است. عشق نه به معنای جاذبه جسمی میان دو نفر، بلکه به عنوان سرسپردگی به ایمانی که بدون آن، عشق از حد احساسی گذرا و تصادفی فراتر نمی رود. در این فیلم هم، ما موقعیتی سروکار داریم که در آن کارهای امروز، بر اهمیت کارهای گذشته تأثیر می گذارد. چرا که ایمانی که یک بار شکست می خورد، وقت اصلاً ایمان نپزده است. (۱۲) «از سوی روز خشم قلمی است درباره تعصب. مثلاً در روز خشم شاهد تعصب هستی که مسیحیان و پیروان ماندگارهای کهن و خرافات را به جنم می ندادند. (۱۳) این گفته دربار تأکید او بر تضادش با هر گونه تعصب را به خوبی نشان می دهد. روز خشم قلمی چندسویه است و روابط شخصیت ها در آن از پیچیدگی خاصی برخوردار است. عامل اصلی این درگیری ها عشق است. «آن» می پرسد: آیا گناه در عشق وجود دارد. نوعی از تقدس در عشق، «آن» وجود دارد، که به او فردیت و یکسانی می بخشد. آگاهی اوست به قدرت های نهفته در وجودش (هرچند این قدرت را به جادوگری تعبیر می کنند) از عشق حاصل می شود. یکی از مسائل اساسی که فهم آن در درک آثار دربار اهمیت دارد، معنی عشق و ایمان و ارتباط آنها بهم است.

گر برود (۱۹۲۶)

در این فیلم، دربار باز هم به شخصیت زنان می پردازد. گرتروود، زنی سخت معتقد به آزادی عقیده و رأی است. او بر آزادی است و میل دارد هر کاری را که می خواهد، انجام دهد. وی مردمانی که به او اظهار علاقه می کنند، می گرداند؛ زیرا آنها را دوست ندارد. گرتروود ازدواج کرده است ولی شوهرش نیز نمی تواند



پاسخگویی نیهایشان باشد. گر ترد دوستداران زیادی دارد اما او آنها می گوید، مدتی بعد، او عاشق موسیقیدان جوانی می شود، اماموسیقیدان اعتراف می کند که زندگی او در گرو زنی است که کمک های موزیکی به او کرده است، زنی نمی تواند این زن را از خود ببرد، گر ترد در این عشق شکست می خورد و پس از آن سرزمینش، ترک می کند و به پاریس می رود. در نهایت مشغول مطالعه می شود. برای یکی از دوستانش شعر می فرستد که نشان دهنده موفقیت و نگاه او به جهان است.

به من نگه کن آبا من زیبا؟
نه، ولی عشق را شناخته ام
به من نگه کن آبا من زنده؟
نه، ولی عشق را حاس می کنم؟

گر ترد همه چیز از زیبایی، جوانی، زندگی را از دست داده است، اما تنها احساسی که به او معنا می بخشد، عشق است. این احساس همچون احساس آن در روز خشم، مفهوم مادی و جسمانی ندارد. گر ترد زمانی عشق را حاس می کند که از همه جدا شده و تنهاست، آنچه او در احساس عشق یافته است، وصل جسمانی نیست، بلکه می توان از آن به عنوان «گاهی وجودی» یاد کرد، گر ترد بر زمان و احساس هفتاد و هفت ساله این دنیا، به وسیله عشق غلبه کرده است. در این صورت، خواست قدرت و عشق گر ترد را به نوعی تعصب تشبیه کرده است. گر ترد نمی خواهد یکی از ملامت زندگی مرد باشد؛ می خواهد شماره یک باشد، واحد مقام اول، آنچه در گر ترد مهم است، همین تلاش برای فردیت یافتن است. عشق و ایمان در آثار در این فردیت و ابرای شخص حاصل می کند.

● اردت (۱۹۲۵)

این فیلم پیش از گر ترد ساخته شده است، اما به دلیل اهمیتش و موضوع مورد بررسی ما، پس از همه آثار در زیر به تحلیل آن پرداخته می شود. در این فیلم های دربار، اردت (کلام)، از ویژگی خاصی برخوردار است. طرح ایمان و عشق و با به تعبیر خود دربار، عشق الهی و عشق زمینی در کنار هم، عمده ترین ویژگی این فیلم است. دربار نزدیکی خود را به اندیشه های کای مونک که اردت بر اساس نمایشنامه او ساخته شده است، این طور تعبیر می کند:

«من هنگام ساختن «اردت» وقتی خودم، به تصورات کای مونک نزدیک حس کردم، بسیار شاد شدم، او همواره به خوبی از عشق سخن می گوید. مقصود عشق به طور کلی است؛ عشق میان انسان ها و نیز عشق در ازدواج، از دو جنس حقیقی. کای مونک عشق را تنها زیبایی و افکار خوبی که می تواند مرد و زن را به یکدیگر پیوند دهد، نمی داند، بلکه آن را پیوند بسیار عینی نیز می داند. و بدین لحاظ میان عشق آسمانی و عشق زمینی تفاوتی قائل نمی شود... آنچه در کای مونک زیباست این است که اوستی فهمد که خدا این دو نوع عشق را از یکدیگر جدا نمی کند...»^(۱۴)

مضمون اصلی «اردت» تقابل میان کیش دوی و دینداری است؛ یا به معنای دیگر تقابل میان ایمان به مسیح و تقاضای به مسیحیت. در این فیلم بورگنر نیز نماد نوعی خاص از تقاضای به مسیحیت و کیش دوی و بیتر خیاط نماد نوعی دیگر از

کرکوروبه ما آموخت که هیچ چیز در بیرون ما قادر نیست ما را از پیروی کای مان هاسمان، و لونی به حالت دلبره کرکوروبه کشیده شدیم، آنگاه، به گفته وی، می توانیم بهیچ دوست داشتن خدا و فرد شدن یعنی چه

هرگه ما تو را می چنین چنین اندر هگی و خسته ای؟ اما من خود را سبک و آژاد احساس می کنم چرا که می دانم مکانی در بهشت به انتظار من است...^(۱۵) و بورگن در مقابل، کیش بیتر خیاط را این گونه معرفی می کند: «و تو! این حرف را درباره ایمان من به زبان می آوری؟ می دانی چه تفاوت میان من و تو وجود دارد؟ تو فکر می کنی که مسیحیت یعنی داشتن فیاه بدبخت و شکنجه خویشتن، اما برای من مسیحیت به معنای شادی زندگی است. ایمان من شادی زندگی ام را از پایان هر روز به روز دیگر امتداد می دهد. در حالی که ایمان تو تنها به معنای انتظار مرگ است. ایمان من گرمای زندگی است و ایمان تو سرمای مرگ، همین روزها بر تو آشکار خواهد شد که ما در پی نور راستین هستیم.»^(۱۶)

اینها نیز، در این که به دنبال حقیقت مسیح باشد، دچار نوع خاصی از تعصب نسبت به زندگی شادمان و مرگ پیروزمانده اند. پس بورگن می خواهد ما دختر بیتر خیاط از دواج کند؛ اما تعصبات بی ریشه حادولوگی مانع است. آنها اعتقادات خود نمی کنند. عشق بین انسان هایت؛ امری که دربار در تمامی آثارش به آن ارجح می نهد.

در اندیشه های کرکوروبه نیز مخالفت با کیش دوی در مقابل دینداری اهمیت شایانی دارد. او به



مسیحیت رسمی کلیسای به هر شکل آن مخالفت داشت و می گفت: «تصنی قاطع و صریح با دیانت بهتر از چنین مسیحیت، فلاهی و سنت و وارفته است. کرکوروبه مخالف مسیحی بودن، و مدافع مسیحی گشته است و میان این دو به نظر او تفاوتی قائل است. به نظر او مسیحی بودن، غیر از مسیحی گشتن است. مسیحی بودن، همان کیش داری است و مسیحی گشتن رویه سوی حقیقت کردن و دینداری است. مسیحی بودن، مقام است و مسیحی گشتن حال مسیحی بودن شریعت است و مسیحی گشتن، ظرفیت و حقیقت مسیحی بودن غسل تعمید یافتن است و مسیحی گشتن، تست و شوی خود و عشق رسمی تعمید. مسیحیت موجود شریعت است و حقیقت در گذشتن از این مسیحیت، مسیحی بودن، غایب بودن از حق است و مسیحی گشتن، در حضور حق و فروری حق بودن.

در بارده، بورگن و بیتر هر دو نشان ای از دو گروه از کیش دارانند که فقط مسیحی هستند. آنها خود را مدافع و زنده نگه دارنده مسیحیت می دانند، در حالی که طرفداران با از ترس آنها و با از روی بی میلی به مذهب و کیش آنها نگاه می کند. میکل، پس بورگن درباره اعتقاد پدرش می گوید: «اما من از این همه خبر پرستی او سردر نمی آورم، این اندیشه متفکر دینی دامکارگی، کرکوروبه - تأثیر بسیاری

در آثار دربار دارد. تمام تقابل دربار در آثارش با تعصب مذهبی، همین غاوتی است که او نیزین مسیحی بودن و مسیحی گشتن می گذارد. کرکوروبه خیرات، رسمی کلیسای را این طری تعبیر می کرد که امروز مسیحیت وسیله فضل فروش بر فروسرهاست و این عنوان «بروسوره» عنوانی شده است «همه کسی»^(۱۷) مسیحیت پروسور مایه ای یک سو و کفر و الحاد از سوی دیگر اصل مقصودشان یکی شده است و آن عبارت است از زیر و زیر کردن بنیاد مسیحیت حقیقی و حقیقت مسیحیت، اینجاست که کافری و دینداری معاوی می مساوی دارند. «ما که

یوهانس همچون کرکوروبه، در عصر خویش، خود را مانداری می داند که مردم را به حقیقت مسیح دعوت می کند. کرکوروبه نیز خود را تنها مسیح می دانست که با نوشته هایش می خواهد مردم را نسبت به خطرات تفکر فلسفی هگل و کلیسا و رمانتیک ها آگاه کند

جرات می کنیم خود را مسیحی بنامیم، قوم و درایت مسیحیت مستلزم به دل دریافتن است نه حصول دانش عقلی درباره آن.»^(۱۸) و این امر نه تنها آسان نیست بلکه بسیار صعب و دشوار نیز هست؛ «راه مسیحیت مشکل راهی است.»^(۱۹) مسیحیت حقیقی مقصود جذب و دفع مستشرق و ملامت است؛ دشمن وار از آن گریختن و عاشق وار به آن رو کردن. کلیسای با «مانت مسیحیت تنها آنگاه آسان و ممکن است که هر بار دیگری را از دوش افکنده بنامیم و بین خود مشکلی است که قدرت و همت می طلبد. در فیلم «اردت»، یوهانس تنها کسی است که به دنبال حقیقت مسیح است و سعی دارد با امت مسیح و با بازنده کردن دوباره حقیقت آن حامل باشد. او تنها کسی است که مسیحی گشته است، نکته قابل تأمل در اندیشه مستقیم است که دربار به تأثیر اندیشه ها و آثار کرکوروبه بر روی یوهانس دارد. همه یوهانس را اجنون می داند.

در جای کیش دوی علت این جنون را می پرسد. کیش: «آیا آنچه رخ داده عشق بود؟ میکل: خیره خیره، سورن کرکوروبه بود؟ کیش: چرا؟! چطور ممکن است؟ میکل: خوب، او الهیات می خواند، منظوم یوهانس است»^(۲۰)

یوهانس با استنادن با اندیشه های کرکوروبه مشغول و شوریده می شود و همچون مسیح موعظه می کند. او خود را مسیح باز آمده می داند.

یوهانس: «تقریب بر همه شما با یاد، چرا که به من باور ندارید؛ به من که مسیح باز آمده ام، که با فرمان و به سوی شما آمده ام، او، که آستان ها و زمین را فریاده است. به راستی، به شما می گویم، روز داری نزدیک است. خداوند مرا پیامر خویش دانسته است. تقریب بر آن که باور ندارید؛ زیرا آنان که مؤمنانند به قلمرو بهشت درمی آیند. آمین.»^(۲۱) شوریدی ها و خطبه های پر شور یوهانس در مخالفت با مسیحیت دروغین و کلیسای با دور سخنان کرکوروبه:

«ما نیز به همراه کلیسیان در این بازی حیانت آمیز سهمی هستیم. ایمان کلیسای و کیش ها آخرین بقایای سرمایه مقدس ایمان را به داده اند. کلیسای متشکله شده است، سخته، حقیرتر از تاجیتر از آن، زیرا لافل متشکله خود را وقف همان چیزی می کند که برای آن بنیان شده است.»^(۲۲) یوهانس: «... و کلیسای من در زمین چنین می گوید. کلیسای که به من حیانت کرده است و مرا به نام خود کشته است. من این جرم و شما را برنگر باز دلسرد می کند. عاقل باچار خواهد شد که برای باز دوم مرا به صلیب بکشند.»

گوی این سخنان از یک اندیشه سرچشمه می گیرند. هر دو در مخالفت سخت با مذهب بدون حقیقت، قیام کرده اند و لغات سر داده اند. دید کرکوروبه مسیحیت عصر حاضر نوعی عاقلیت طلبی و بی دوی دارد. «ممنی سر سواری است.»^(۲۳) به دمنابری برای توجیه می همتی وی دوی و حلق نفس و عاقلیت طلبی تزل پیدا کرده است در حالی که مسیحیت اصلی بنیانش بر زیر و زبر شدن بنیاد هستی عاقلیت طلبانه است نه تحکیم آن؛ دریا که جای خود را به مسیحیت داده است که نظلم موجود و مستقر را با تعدیم آنها به نام مسیح تثبیت و تأیید می کند.^(۲۴) «در اردت»، یوهانس از اعتقاد مسیحیان به مسیح مرده و متشکله حقیقت زنده او، تب به شکایت می کشاید. همانند سخنانی که در انجیل (زمیمه) نقل شده است: «و جان آنکه خدای مردگان نیست، بلکه خدای زندگان است، زیرا همه نورد او زنده هستند.»^(۲۵) و یوهانس:

«تو ای مانداری ایمان که خود از ایمان بی بهره ای، مردم به عیسی مرده باور دارند و به عیسی زنده ایمان نمی آورند، به معجزات من در دو هزار سال پیش باور دارند، اما به خود من، اکنون بی اعتقادند، من باز آمده ام تا به حضور پدر خویش در بهشت شهوات دهم و معجزه یافیم.»

یوهانس همچون کرکوروبه، در عصر خویش، خود را مانداری می داند که مردم را به حقیقت مسیح دعوت می کند. کرکوروبه نیز خود را تنها کسی می دانست که به نوشته هایش می خواهد مردم را نسبت به خطرات تفکر فلسفی هگل و کلیسای رمانتیک ها آگاه کند. در آثار دربار تاخیر و تقابل فلسفه و عقل در مقابل ایمان حقیقی و عشق دیده نمی شود؛ اما مقابله همینگی نش با هر گونه تعصب سودنی است. این فیلم مخالفت بورگن پیر و بیتر خیاط با ازدواج بچه هایشان به خاطر تعصبات بی معنی مذهبی است. بیتر: اشکال شما چیست؟ شما مسیحی نیستید. تفرس من مسیحی نیستم؟ بیتر: شاید شما ایمان داشته باشید. اما ایمان مرا ندارید. آنچه که من می خواهم، ایمان است.^(۲۶) از سویی عدم آگاهی و باور آن ها به معجزه شان می دهد که آن ها به یک مسیحیت زنده، بیکه به نوعی از شریعت بدون حقیقت باور دارند.

درگیری های تعصب آمیز این دو خانواده بر سر ازدواج با مرگ اینگر به اوج می رسد. گویی در مقابل مرگ، همه باورهای بر اساس رنگ می بازند؛ این به بعد در مقابل مرگ، ایمان معنا می یابد. همه آنها در مقابل مرگ اینگر به نوعی از حالت تسلیم می رسند و به عجز خود در مقابله با این پدیده امرگ ای می برند. اما یوهانس با ایمان و عشق می خواهد یکبار دیگر معجزه مسیح را تکرار کند و همچون مسیح، با اذن خود، مرده ی را جان بخشد.

«عیسی بدو گفت من قیامت و حیات هستم. هر که به من ایمان آورد اگر مرده باشد زنده گردد. و هر که زنده بود به من ایمان آورد با یاد نخواهد مرد. آیا این را باور می کنی؟ او گفت: بنوی ای آقای من، ایمان دارم که تو یس مسیح، پسر خدا، که در جهان آینه است.»^(۲۷) در این کلام عیسی نیز ایمان آوردن ما، رستن از مرگ است. یوهانس نیز می داند، معجزه زنده کردن اینگر وقتی تحقق خواهد یافت که به او ایمان داشته باشند. یوهانس می داند که برای خداوند، زنده کردن کار مشکلی نیست.

یوهانس، هیچ یک از شما به این فکر نیفتاد که از خداوند به اتماس بخواد تا اینگر را باز فرستد؟ بورگن: یوهانس، تو خداوند را به مسخره گرفته ای. یوهانس: خیر این شتمند که با ایمان باسده خوشی خداوند را به مسخره گرفته ای. گر به درگاهش دعای می کردی، می شنید.

کلمه دعا، اینجا مترادف با ایمان و طلب از حقیقت و روبرویی او با استناد است؛ و یوهانس می داند که هیچ کسی در آن میان، بین: روابط با خداوند ندارد. این اندیشه های دربار درباره یوهانس، نزدیک به اندیشه های کرکوروبه درباره ابریم (ع) - شهوار ایمان در آثار اوست. در پاسخ به این سؤال که ایمان چیست و چه کسی می تواند ادعای داشتن ایمان کند، پیسخ کرکوروبه این است: «کسی که مانند ابراهیم، پدر ایمان، معتقد و مؤمن باشد که برای خداوند کار ناممکن، ممکن است.»^(۲۸) آنچه ابریم (ع) بدون داشتن درک یک معادله محال (Absurd) می شود، محال (Absurd) و در یک جنبه می توان شورش کرده، آنچه برای بشر محال است برای خداوند چنین نیست.

و زیانبار به حال دین درآیند، ولی اگر آنها را معنوی دریافتیم وسیله راهی درونی می شوند. خدا در حالتی «رهاننده» ما می شود که احکام دینی از بیرون در ما مقید نکند بلکه در درون به الهام و هدایت ما بپردازند.

کسی که به خدا با دید متفکرانه و واقع گرا می نگرد و او را وجودی کیهانی - متعالی در هیرون و مارا در می بیند، پیوسته به این دشواری برمی خورد که مقصود ما را از وحدت با خدا و از جادادن خدا در دل خود چگونه توضیح دهد. خدای ما را زانی چگونه «خدا من» می شود، و طریق نیل به هویت (Salhoo) را برینستیم یا نه من می نمایم؟ ولی اگر معنویت را تقدیم بخشیم، ارزش و اهمیت این اصطلاحات پایه خوبی داریم. چون تفکر عرفانی در جهت مخالفت تفکر اساطیری و جزمی حرکت می کند. تفکر اساطیری واقعیات دینی را بیرونی جلوه می دهد، آنها را

عینیت می بخشد و به شکل جهانی نامرئی از موجودات و نیروها و عمل فراطبیعی رویدادها درمی آورد. سپس فرد مؤمن به خدمت همین چیزها که خودش آنها را تسلیم فرض کرده درمی آید. ولی تفکر عرفانی این چیزها را به درون خویشش می برد. آنها را درونی و معنوی می سازد. البته های دین را تنظیم می بخشد، نه بنیاد، نه توضیحی و می گوید اینها اطلاعات ماوراء طبیعی در اختیار ما نمی گذارند بلکه شکل حیات دینی ما را تعیین می کنند. تفکر عرفانی نوعی انتقاد درونی در خود دارد که نفس از راه طریق آن از بند توهمات جزمی می رهد، پاک و منزه می گردد، روشنایی و آزادگی و خداگونگی می یابد. عارف سراسر آرزو از جزم بپرهیزد و تأکید می ورزد که خدا، یاسبران و بهشت بفرز ما نیستند بلکه باید از راه شور و شوق، از راه عشق، از راه اراده در دل یک یک ما یافته شوند، یعنی از راه تزکیه نفس. به همین سبب است که به مادمستور داده شده است که: «مگذار چیزی جز نیت بی پرده قربت به خداوند به ذهنت راه یابد؛ و این نیت بی پرده هیچ نباید باشد مگر «نقروی بی پرده و احساسی بی امان برای وصول به خویشش خویش». چون خدا «هستی خود توست و در اوست که تو آنچه هستی هستی» (۱۶). هدف متعالی آرزمانی معنویت باید خدا باشد. این کل واحد اساساً نه نظام یا ایدئولوژی ای جزمی، بلکه طریقی است اخلاقی برای رهایی بشر. به این عنوان ذکر دین را طریقی اخلاقی و نوعی معنویت بنیادینیم. ایمان دینی دیگر با تفکر انتقادی مابینت نخواهد داشت بلکه برعکس دین درنگ با دین دست دوستی می دهد. هر دو خواستار رهایی از خودگامی جهان، از بت و آواره پرستی است. البته هر دو این رهایی را از طریق به کار گرفتن نظریه به صورت ابران نه همچون آلت جزم به دست می آورند؛ هر دو بر پروژه از مابین تأکید می نهند در رسیدن با شناسایی و از بین بردن موانع درونی شعور را توسعه بخشد و آزادی را پیش برده در درازمدت معیناً انسان ماندگار و حیات در نظر هر دو جست و جوی می در بی آرزمانی است که هیچ گاه سمر توان گفت سرانجام نیل و بدان تحقق می یابد. معنویت برای تفکر انتقادی همانی است که خدا برای معنویت است، به زبان ساده، هدف زندگی.

همان طرز که شویهاور به ظرافت گفته است: «آنچه پیش از هر چیز مانع کشف حقیقت می شود، ظاهر دروغین چیزها که به حطراه می نمایند، با حتی مستقیماً ضعف عقل نیست، بلکه برعکس، عقیده پیش پنداشته، پیشدرونی است که به منزله نوعی مانع (a priori) حقیقت درمی آید. در این حالت به یاد مخالفتی می ماند که کنشی را به جهت عکس سوق می دهد. از سکان و بنیان دیگر کاری بر نمی آید.» (۱۷) تفکر انتقادی می گویند ما را از شر خودگامی نظریه های جزمی پیدا کرده اند نجات بخشد. روح تفکر انتقادی همانند، فرانگی، میک و نرم و روشن و پویاست. و بیگشایی، همچون کرکوتور، معتقد بود هیچ فردی به باوری نیست، در حالی که مانع باور نیازندیم. این باوری، نه از راه نظریه داری، بلکه از راه عمل دل. یعنی از راه اراده و آتش درون به دست می آید. به هر تقدیر روح آموزه کرکوتور و دربار این است که «این عقوه است که رستخیز را باور می کند... آنچه شک را از بین می برد، به اصطلاح «رستگاری» است.

پی نوشت ها:

۱. کیویت، دان، درهای ایمان، ترجمه حسن کاشانی، طرح نو، تهران، ۱۳۸۰، ص ۱۷۸.
۲. همان، ص ۱۸۲.
۳. ملکنی، مصطفی، سیری در صهر جان، نگاه معاصر، تهران، ۱۳۸۱، صص ۲۹-۳۰.
4. Waughan, Dai, Carl Derayer and Theme of choice, Summer 1974: p. 156
۵. همان، ص ۱۵۶.
۶. همان، شماره ۲، بهار ۱۳۷۰.
۷. همان، شماره ۲، بهار ۱۳۷۰.
۸. دولا، میشل، گفت و گو با کارل توردور دربار، ترجمه نادر تکمیل همایون، سوره سیمناش، پاییز ۱۳۷۲، صص ۳۶۶.
۹. متعش ش، صص ۵۲-۵۱.
۱۰. حسینی، بابک، فیلمنامه از کارل توردور دربار (اردمت و روز خشم)، قاریاب، چ اول، ۱۳۶۲، ص ۶۳.
۱۱. همان، ص ۶۵.
۱۲. فصلنامه فارابی، پاییز ۱۳۷۷، ص ۱۵۵.
۱۳. همان.
۱۴. همان.
۱۵. همان.
۱۶. در فیلمنامه...، ص ۳۱.
۱۷. همان، صص ۳۴.
۱۸. همان، صص ۳۴.
۱۹. همان، ص ۵۲.
۲۰. انجیل لوقا، باب بیستم، آیه ۲۸.
۲۱. در فیلمنامه...، ص ۱۱۷.
۲۲. انجیل یوحنا، باب یازدهم، آیات ۲۷-۲۵.
۲۳. در فیلمنامه...، ص ۸۸.
۲۴. همان، ص ۱۰۰.
۲۵. متعش شماره ۱، ص ۳۰۹.
۲۶. همان، ص ۳۰۲.

لب اندیشه کرکوتور درباره ایمان این است که، با باور به امری محال، آن را ممکن بدانی. در اردت، یوهانس از منون که دخترکی خردسال است می پرسد که آیا او به زنده کردن اینگر ایمان دارد؟ مارون در پاسخ به او می گوید که آری، یوهانس احساس می کند که تیریش بازگشته، رو به کودک خردسال می کند و می گویند: سپس به مادرت بنگر، آنکه که نام مسیح را به زبان می آوری، او بر خواهد خاست، و در واقع در اینجا مارون و یوهانس با باورشان به امری محال، آن را ممکن می کنند. یعنی همان تمبیری که کرکوتور از ایمان داشت. مارون باید به یکدیگر ایمان داشته باشند تا امکان دوباره وقوع دم عیسوی تحقق یابد. سرانجام، یوهانس به مسیح متصل می شود و با حالتی از جدیه و شور به طرف اینگر می رود که در ستر مرگ آمده است.

یوهانس: اینگر، به نام عیسوی مسیح به تو می گویم، برخیز! (۱۸) اینگر، مجدداً زنده می شود و یکبار دیگر حقیقت مسیح تحقق می یابد. یکبار برادر یوهانس که شخصی است بی ایمان (اما با دلی پاک به معنای حقیقی و تازه از ایمان و زندگی دست می یابد) در نهایت دیداری در مقابل کیش داری پیروز می شود؛ چون ایمان از سنج کشف و شهود و وحی عام است نه از مقوله فکر مشرک؛ و تحقق آن امری است خلاف انتظار، نه امری حاصل از تسک و اختیار آدمی. یوهانس را همه دوباره و سجون می پنداشند؛ همچون ابراهیم (ع) در کتاب بتروس و لورده که «ابراهیم از لحاظ اخلاقی و عرف عام، قائل سنگدلی بود و حال آنکه در برابر خداوند «پدر ایمان» ارادت فیلم جسونرانه ای است، زمانی که در سینما او مانیسم و انجادمسخر اول بود، ساختن فیلمی این چنین زنده کردن و باراندن معجزه دینی، کاری جسورانه و بی دشوار است.

ارادت تمامی دیدگاهها و اندیشه های دراپر را چه در باب نسان و ایمان و چه در باب سینما به طور متوازن دارد. فیلمی کامل از لحاظ سبک و معنای مفاهیم عشق، لهی و عشق دینی به گونه ای متادل در کنار هم و تحلیل ارتباط این دو عشق (عشق یوهانس به مسیح و عشق سبک به اینگر) مسئله تعصب و قسری گری و رد آن (لورگن و پیترا) و پرداختن به مسئله نوح و ایمان و ارتباط آن با دیداری و معرفت یافتن (حالات روحی یوهانس) همگی در کنار هم تحلیل شده اند.

خدای من

هگل پایه گذار عبده الهیات نیپال است؛ و کرکوتور نمونه کلامیک شورش الهیات ریشه گرا علیه آن، و تلاش برای بازگرداندن جدیت به دین. کرکوتور دشمن سوگند خورده همه کسانی است که می پندارند دین فرد بشر را در «کل» بزرگی ادغام می کند و تضادهای حیات به طور عینی در دین کل بزرگ حل می شود. او از هر چیز عینی، متافیزیکی، کیهانی و تاریخ - جهانی (در امر دین) بیزار است. اصرار می ورزد که مسیحیت از است خود می خواهد که دقیقه اساسی زندگی انسان را، که فردیت یافتن است، انجام بدهد و مسیحیت نباید به هیچ رو

آنچنان عرصه شود که گویی می خواهد بار این مسئولیت را از شانه ما بردارد. هر گونه حل و فصل عینی، متافیزیکی و موعود در زمینه تنش ها و تعارضات روح درونگی، که چه کار با بر ما آسان می سازد، اما آن را باید وسوسه انگاشت و با آن چنگید. کرکوتور در صدد است که در اندیشه های عینی درباره خدا، اقلتر فرا برود که برسد به مفهوم آفرین خدای یعنی به خدای «م» مقصود حیات می، هدف و تکلیف معنوی می؛ و این خدای «م» وجودی متافیزیکی نیست بلکه بیانگر تعهد دینی من به آرزمان زندگی ام است. کرکوتور نشان می دهد که راه بازگرداندن جدیت و عمق دینی به زندگی آن است که جنبه کیهانی و متافیزیکی ایمان لاوهی را کنار بگذاریم، و ایمان به خدا را ذهنی و روحی گردانیم. بساری تحقق این مقصود را تا واقع گرای ملدن رایش می نهد؛ ولی وظیفه آزاد ساختن ایمان از اسارت واقع گرای سخت جانگرسا بود و کرکوتور نادر فرسودگی

و آشنفتگی درونی از خود پیروز می دهد و همین بود که بسیاری از مردم را از دین راند.

کرکوتور ظاهراً می خواهد به ما بگوید که خدای ما اگر «حیاً» در برابر تنش های معنوی حیات ما راه حل های عینی متافیزیکی فراهم می آورد، نزدینداری ما می کاست، در آن حال

دوگنگی ما را به گردن خدا می انداختیم و همساز کردن آنها را از خدا می خواستیم؛ در حالی که بین به نظر کرکوتور کفر است و می گویند مسیحیت در سوی مخالف حرکت می کند. به عقیده او، مسیحیت از پیروانش می طرد که انسی (Subjective) شوند. دوگانگی ما تنش های زندگی را نباید کنار دهد و به طور متافیزیکی حل و فصل کرد؛ بلکه باید آنها را به خدا اعلی درونی ساخت و به طور ذهنی آموزد، و دیگر گونی متافیزیکی باطنی را که مسیحیت می خواهد و نوید می دهد، حتماً سرگرداند. کرکوتور به پیروی از لوتر اصرار دارد که همه چیز درونی شود. مسائل دینی باید به طور ملموس در وجود انسان، نه تجریدی در فکر او، حل شود. الهیات باید صورت معنویت به خود گیرد. حمله به متافیزیک و عینیت، و رشد تدریجی تفسیر را - واقع گری ایمان دینی از همین جا آب می خورد.

اگر این درست باشد، پس منظر درونی خود مسیحیت به دیدی انسان مدار و اراده گرا از حیات، به نوعی بشر دوستی مسیحی ریشه دار، منتصف است. ولی، همان گونه که وینگشتاین می گویند، مسیحیت اینجاری بندراه می رود، و باید هر ارب هر گام خود باشد، چون هگل، فویرباخ و مارکس نیز بیرون از مسیحیت در سوی انسان گرای انقلابی «عبر دینی» دقیقاً به موازات همین راه روان اند و سبیدی از همین استدلال ها را به کار می گیرند. تعرش از یکی به دیگری حیلی آسان است. شکایت درباره الهیات آزاد سازی و درباره الحده مسیحی هنگامی پیش می آید که مردم به حق یا ناحق، گمان می برند بنیاد گامی خطا برداشته است. با این حال باید دل به دریا زد و خطر کرد. «متفکر دینی صادق عین کسی است که روی بند راه می رود» (۱۹) لازمه صداقت راه رفتن به روی این بند است؛ و لازمه دیانت فریفتن در آن. تفکر انتقادی باید ماهیت ایمان را بر متعلق ایمان تقدم دهد؛ و تعریف درست از ماهیت ایمان دینی را نهالیت چیزی بدانند که می توان درباره ماهیت متعلق ایمان گفت. چنانچه مفهوم معنویت را درست بفهمیم، به مفهوم خدا نیز می بریم؛ چون مقصود ما از خدا نقش است که او در شکل دادن به حیات معنوی ما ایفای کند. چگونگی ایمان، چگونگی خدا را نشان می دهد.

از این دیدگاه، کرکوتور ایمان را نوعی ایدئولوژی نمی داند بلکه آن را شیوه ای از زندگی، تعهدی شورانگیز در راه رهایی از جهان، در راه سردرگمی و کمال معنوی قلمداد می کند. تعلیمات دینی خط سیر را تعیین می کند، مسیر «طریق» را بر می نماید. آنها را باید به عنوان دستیار، همچون ابزار و راهنما به کار برد. تعلیمات دینی (اگر جزمی دراییم، ما را سردرگم می کند و چه بسا به صورت توهمانی اسارت آور

